

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

شبهانگ راد

۱۷.۰۴.۱۰

۲۸ فروردین [حمل] ۱۳۸۹

بازنگری و مروری بر مواضع اپوزیسیون به اعتراضات اخیر!

چند ماهی جامعه ایران شاهد اعتراضات مردمی در ابعادی وسیع بود؛ اعتراضاتی که بالطبع می‌توان از میان آن درس‌های فراوانی را به بیرون کشید و به عنوان متد و سر فصل‌های نظری - آموزشی خود قرار داد. می‌توان یکبار دیگر نگاهی هم به چند ایده اساسی طرح شده درون اپوزیسیون مدافع سرمایه و همچنین نیروهای موجود در خارج از کشور انداخت و به این جمع‌بندی دست یافت که جدا از بی‌دخالت‌گری‌های عملی، از زاویه سیاسی - نظری تا چه اندازه این ایده‌ها منطبق بر واقعیات بوده است و کدامین یک، در خلاف منفعت توده‌ها و در بی‌وظیفگی سیاسی و یا این‌که کدامین یک نمایان‌گر ذوق‌زدگی و تحریف حقایق اعتراضات اخیر مردمی بوده است.

در حقیقت از میان نظرات متفاوت ارائه داده شده می‌توان چهار نظر را به عنوان رکن اساسی ایده‌های طرح شده مورد بازنگری و بررسی قرار داد و به درستی و یا به نادرستی آن‌ها پی بُرد؛ نظرات و ایده‌هایی که بی‌شک از منفعت سیاسی - طبقاتی پیروی می‌نمایند و مبلغ سیاست‌های معین‌اند.

۱- تفکریست که همواره چراغ راهنمای خود را هم‌زمان با اپوزیسیون دولتی نظام جمهوری اسلامی از جمله خاتمی، موسوی، کروبی و امثالهم خاموش و روشن می‌نماید و تا به حال و در عمل هم نشان داده‌اند که سیاست‌ها، سازماندهی و شعارهای‌شان در خدمت و تقویت بخش‌هایی از جناح‌های حکومتی و سرمایه است.

۲- نظری بر آن است که اعتراضات اخیر مردمی من‌حیث‌المجموع، به دلیل این‌که پرچم "سبز" را در دست گرفته است، "ارتجاعی"ست و شرکت در آنرا دارد، آب به آسیاب ریختن سرمایه و در خلاف منفعت کارگران و زحمت‌کشان توضیح می‌دهد.

۳- عده‌ای دیگر بر این عقیده‌اند، که تحریکات اخیر ماحصل فعالیت‌های سازمانی - حزبی، سازمان و جریان متنوع‌شان بوده است و همچنین سخن از "انقلابی" دیگر می‌گویند و یا این‌که بر این باورند اعتراضات مردمی کاملاً "سبز" را دور زده است و عناصر و وفاداران به نظام جمهوری اسلامی هیچ جایگاهی در میان مردم نداشته و ندارند.

۴- نظر دیگری بر این اعتقاد است که اعتراضات مردمی به دلیل تنوع طبقاتی در درون جامعه ایران، از لایه‌های متفاوتی تشکیل گردیده که طبعاً هر یک از اقشار و طبقات شرکت کننده در آن در تقابل با منفعت سران حکومت جمهوری اسلامی ذینفع‌اند و به‌همین دلیل وظیفه کمونیست‌ها و نیروهای انقلابی می‌داند تا به هر طریق ممکن، بر رادیکالیزم مبارزات مردمی بیفزایند.

بی تردید در میان نظرات فوق، حکایت و وضعیت دسته اول کاملاً روشن است و اینان کاری به منفعت کارگران و زحمت‌کشان ندارند و در حقیقت حساب‌شان با حساب انقلاب و مدافعین منافع توده‌های محروم مشخص و معین می‌باشد. اینان - از جمله سازگارا، گنجی و نیروهای همچون اکثریت (اگر چه می‌بایست تفاوت‌هایی از زوایای متفاوت فیمابین آنان قائل شد) - به اثبات رسانده‌اند که کار و بارشان با انقلاب نیست و هیچ‌گونه تعلق به این صف و انقلاب و مردم ندارند؛ به اثبات رسانده‌اند که سیاست‌شان، سیاست چانه‌زنی با بالاهائیست و دائماً نقش سوپاپ اطمینان سرمایه در درون جامعه را ایفاء می‌نمایند؛ نشان داده‌اند که وظیفه‌ای به غیر از به انحراف کشاندن اعتراضات به حق توده‌های محروم ندارند و هر زمان که جنبش‌های اعتراضی به سمت ارگان‌های سرکوب‌گر نظام نشانه گرفته است، با شتابی دو چندان به میدان آمده‌اند و در وصف عدم به کارگیری خشونت و بر نتایج "مخرب" آن سخن رانده‌اند و به تبلیغ و ترویج مبارزه بی سرانجام و "مسالمت آمیز" پرداخته‌اند. واضح است که جایگاه این نظر و علی‌رغم بسیج و گردآوری نیروی وسیع، بی‌مایه است و منفعت‌شان با حفظ و پایداری مناسبات ظالمانانه سرمایه‌داری گره خورده است. متأسفانه باید اذعان نمود که این تفکر خلاف دیگر نظرات و بنابه‌دها دلیل دیگر دست بالا را دارد و به همین اعتبار هم توانسته است، من حیث المجموع اعتراضات مردمی را به اساس شعارها و منفعت درازمدت خود سازمان دهد.

در حقیقت کارکرد این جناح از سرمایه و مدافعینش را می‌توان در چند دهه اخیر و در دوران حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی به خوبی نشان داد و به اثبات رساند که این عناصر و جریاناتی همچون اکثریت وظیفه و مسؤلیت‌شان چیزی جز به انحراف کشاندن مبارزات توده‌ئی نیست. بدون کمترین شک و شبهه‌ای تکلیف انقلاب با این دسته از عناصر و جریانات روشن می‌باشد و اینان را باید و می‌بایست به عنوان سموم جنبش‌های اعتراضی به حساب آورد. به بیانی حقیقی باید گفت که این پایداران به نظام سرمایه‌داری روزی در هیئت "اصلاح طلبی" به میدان می‌آیند و روزی دیگر افکار و تن خود را با رنگ "سبز" و آن‌هم به بهانه‌های واهی همچون "جنبش رنگین کمان" آغشته می‌نمایند. طرد و افشای بیرحمانه این عناصر و جریانات از میان خودی‌ها، از ملزومات اولی فعالیت‌های انسانیست. باید آگاه بود که خم شدن در زیر چنین پرچم‌هایی در خدمت به رشد افکار عمومی و در خدمت به شکوفائی مبارزات توده‌ئی نیست و ریشه جنبش‌های اعتراضی را از درون می‌خشکاند. بنابر این وظیفه هر عنصر مدافع منافع مردمیست تا ضمن خط کشی آشکار با مدافعین سخت‌کوش سرمایه هر چه بیش‌تر ماهیت کثیف آنانرا در اذهان عمومی برساند.

در تقابل با اپوزیسیون ضد انقلاب و همچنین در خلاف نظر فوق، ما شاهد ایده‌های به ناصحیح عناصر و احزابی همچون "حکمتیست"ها در درون هستیم که کلیت اعتراضات مردمی را یکجا به حساب "سبز" واریز می‌نمایند و به دنبال جنبش‌های اعتراضی "پاک" و "منزه"اند. باید گفت که حاملین نظر فوق از همان آغاز، دور اخیر اعتراضات مردمی تکلیف خود را با آن روشن نموده‌اند و کاری به آن ندارند که هر جا مردم علیه حاکمان زورگو به پاخاسته‌اند، کمونیست‌ها هم می‌بایست حضور یابند و به توضیح سیاست‌ها و عمل‌کردهای ناصحیح آن‌ها پردازند؛ کاری به آن ندارند که مردم خواسته‌ها ملموسی دارند که گرفته شده از عینیت مبارزه سخت و

طاعت‌فرسای طبقاتی‌ست؛ مهمتر از همه این‌ها کاری به این ندارند که کمونیست‌ها صرفاً و صرفاً، به دنبال جنبش "خالص" و "بی ایراد" نیستند و تنش‌ه‌بروز چنین وضعیت و رخ‌داده‌ها و اعتراضات مردمی‌اند. روشن است که کمونیست‌ها با چنین اهداف و چشم‌اندازهای روشنی به میدان می‌آیند و بر این باوراند که بدون ارتباط و نفوذ در درون جنبش‌های اعتراضی، سخن گفتن از پیشرفت و بالندگی مبارزات مردمی بی معناست. به بیانی روشن آرمان کمونیستی آرمان دخالت‌گری‌ست؛ آرمانی‌ست که "حکمتیست"‌ها، بناءبه خصوصیات و افکارشان از آن فاصله گرفته‌اند و به هیچ صراطی هم مستقیم نیستند و نمی‌خواهند به این جمع‌بندی دست یابند که جنبش همگانی مردمی، جنبش حامل تضادها و جنبش طبقاتی‌ست. نمی‌خواهند افکار خود را با منطق و وظایف کمونیستی منطبق نمایند و نمی‌خواهند به خود بقبولانند که کمونیست، جریان و یا احزاب کمونیستی که به خصوصیات متضاد مردم، خیابان و نقش عنصر روشنفکر، از خود بی توجهی کامل نشان می‌دهند قادر به روشنگری و بارآوری اعتراضات مردمی نیستند؛ به عبارتی حقیقی باید گفت که اینان اساساً با خیابان‌ها مشکل دارند و بناءبه ده‌ها دلیل هم نمی‌خواهند درک نمایند که خیابان، مردم و اقشار متفاوت را در خود جای داده و مبین منافع متفاوت طبقاتی‌ست. این خاصیت گردهمایی‌های خیابانی‌ست. به این دلیل که خیابان‌ها محل تقاطع خواسته‌های متفاوت درونی و بیرونی و حامل تضاد منافع طبقات حاکم با طبقات انقلابی از یکسو و تضاد درون اقشار و طبقات انقلابی از سوی دیگر است.

به راستی که فارغ از همه این‌ها در کدام متون مارکسیست – لنینیستی آمده است که مردم به خودی خود و بدون دخالت‌گری‌های کمونیست‌ها قادراند قداره‌بندان را از سر راه خود بر دارند و همچنین قادراند مبارزه جهت‌دار و هدف‌مندی را سازمان دهند؟ مگر به غیر از این است که این‌ها از زمره وظایف پیشاهنگان و نمایندگان سیاسی آنان در قبال حاکمان می‌باشد و مگر به غیر از این است که بدون نقش‌آفرینی مدافعین توده‌های محروم کار انقلاب با دست‌اندازهای بی‌شماری مواجه خواهد گردید؟

در هر صورت ایده فوق و برخورد "حکمتیست"‌ها نسبت به اعتراضات مردمی را اصلاً و ابداً نباید به حساب وظایف کمونیستی گذاشت. چرا که کمونیست مدافع محرومان و استثمارشوندگان، بیزار از اعتراضات مردمی نیست؛ چرا که بر این باور است ظلم و ستم در ایران دامن تمامی اقشار و طبقات انقلابی را در بر گرفته است و رژیم جمهوری اسلامی هم سی‌سالی‌ست که به یمن زور و سلاح، اعتراضات به حق آنانرا به عقب می‌راند. سرکوب کارگران، دست‌اندازی به جان و مال زحمت‌کشان، تعرض به میادین آموزشی و دخالت در تعیین دروس دانشجویان، جداسازی دختران و زنان با پسران و مردان، تحمیل فرهنگ و نوع زندگی دلخواه خود به میلیون‌ها انسان محروم و غیره به نوبه خود نمایانگر بی‌افقی زندگی آنانی‌ست که روزانه مورد تعرض وحشیانه حاکمان زورگو قرار می‌گیرند. سی‌سالی‌ست که چنین وضعیتی بر شانه‌های کارگران و زحمت‌کشان و فرزندان‌شان سنگینی می‌کند و به موازات آن‌ها سی‌سالی‌ست که مخالفین و معترضین به چنین سیستم و مناسباتی، با ظالمان در گیراند و در میادین متفاوت و در خیابان‌ها سران حکومت را به نبرد می‌طلبند. این سیمای جامعه ایران و اوضاع معیشتی - سیاسی میلیون‌ها انسان زحمت‌کش است. واضح است که جنبش مردمی، با تنوع طبقاتی معنا می‌یابد و مهمتر از همه آن باید عمیقاً بر این باور بود که جنبش مردمی، جنبش یک‌دست و جنبش طبقه خاص و معینی نیست بلکه متشکل از همه طبقات و اقشار ستم‌دیده است. در بستر چنین حقایق و اوضاعی وظیفه کمونیست مدافع منافع توده‌های ستم‌دیده، دخالت‌گری فعال و به تبع از آن‌ها افشای ماهیت لمیدگان درون انقلاب است. بنابر این ضروری‌ست تا به درون جنبش‌های اعتراضی نفوذ نماید و شعارها و سیاست‌های انحرافی آنانرا به سمت شعارها و سیاست‌های صحیح و اصولی سمت‌وسو دهد؛ به دلیل این‌که دشمنان مردم، همه تلاش‌شان بر آن است تا هدایت مبارزات اعتراضی را در

دستان خود قبضه نمایند و مانع رادیکالیزه شدن هر چه بیش‌تر آنان گردند. این کار معین و دیکته شده دشمنان کارگران و زحمت‌کشان است و در مقابل وظیفه روتین و اولیه هر کمونیستیست تا دشمنان مردم را در حوزه‌های متفاوت خلع سلاح نماید.

با این اوصاف می‌بایست مختصات خیابان‌ها و نیروهای درگیر در آنرا به درستی شناخت و گره‌های کور و نا سر انجام آنرا با شکیبائی کمونیستی باز نمود. شکی در آن نیست که انجام این کار صرفاً و صرفاً بر عهده کمونیست‌های جدی و متعهد به آرمان‌های کارگران و زحمت‌کشان است. به دلیل این‌که خود توده از درک واقعی و عمیق تضادها و همچنین از درک و شناخت ماهیت عناصر وابسته به سرمایه نآشنا و ناتوان است. به دلیل این‌که شناختش همواره نسبت به محیط و عناصر خزنه، احساسی و ناپخته است. اگر بر این باور باشیم که توده به خودی خود قادر به درک عمیق پدیده‌ها و راه و رسوم صحیح و بی ایراد مبارزاتیست، آن وقت چه نیازی به کمونیست‌هاست؟ مگر خاصیت کمونیست‌ها در چنین برهه‌هایی از زمان معنا نمی‌یابد و مگر در چنین دورانی نیست که می‌بایست با تمام وجود پای به میدان بگذارند و به روشنگری و هدایت مبارزات مردمی بپردازند و دشمنان مردم را از صفوفشان طرد نمایند؟ به غیر از آن است که کمونیست مدافع‌های جنبش‌های اعتراضی به دنبال جنبش بدون ایراد و به دنبال جنبش خالص نیست و همواره در پی آن است تا با اتخاذ سیاست‌های صحیح، طبقات متفاوت ستم‌دیده را حول شعارها و منافع مشترک علیه سرمایه و ظالمان سازمان دهد؟ این‌ها از جمله وظایف پیش پا افتاده و روشنی‌ست که بعضاً کمونیست‌ها و به ویژه "حکمتیست"‌ها از انجام آن سر باز می‌زنند. اگر چه باید ادعان نمود که از یک‌طرف "حکمتیست"‌ها کلیت مردم و اعتراضات به راه افتاده را با الفاظی همچون "جنبش ارتجاعی" استقبال نموده‌اند و آنرا بدرقه می‌نمایند و از طرف دیگر هم‌زمان و عملاً با به راه‌اندازی کمپین‌های متفاوت در اینور و آنور به حمایت از همان اعتراضات "ارتجاعی" برخاسته‌اند. البته تناقضی که حاملین این افکار از ابتداء با آن رو در رو بوده‌اند که بی تردید پاسخ و توضیح دلایل آن، به عهده خود آنان است.

خلاصه این‌که اگر ایده فوق، کلیت اعتراضات مردمی را به "ارتجاع" منتسب نموده است، بوده‌اند عناصر، سازمان‌ها و احزابی همچون "حزب کمونیست کارگری ایران"، که منکر سیطره رنگ "سبز" و رهبری موسوی و کروی بر اعتراضات مردمی بوده و می‌باشند. اینان با ذوق‌زدگی تمام از "انقلابی" دیگر سخن می‌گویند و تأکیدشان بر آن بوده و است که مدافعین سرمایه هیچ جایگاهی در میان مردم نداشته و ندارند!! به دنبال آن عده‌ای ساده اندیش هم با "تحقیقات" خود پی برده‌اند که این جنبش از همان نیمه شب ۲۲ خرداد موسوی و امثالهم را دور زده است و با واژه‌های غیر واقعی‌ای همچون "اعتلا"ی جنبش، مردم "آگاه" و "انقلابی"، آگاهانه به تحریف حقایق پرداخته‌اند!!! اگر مدافعین ایده "جنبش ارتجاعی" بر وظایف روشنگری خود خط بطلان کشیده‌اند، ایده فوق یعنی مدافعین "انقلاب" به راه افتاده و دور زدگان پرچم "سبز" را باید و می‌بایست به حساب ذوق‌زدگان سیاسی و "قلم‌زنان تحریف حقایق نوشت. "قلم‌زنانی که یک‌جانبه و بر اساس تمایلات درونی خود به شرح رویدادها نشست‌اند.

به راستی که آیا چنین موضع‌گیری‌هایی می‌توانست منطبق بر واقعیات و عینیت جامعه مان باشد و یا این‌که در خدمت به تحریف حقایق بوده و است؟ آیا علی‌رغم میل باطنی‌مان، رنگ "سبز" - بنابه هر دلیلی - بر اعتراضات مردمی سیطره نینداخته بود و موسوی و امثالهم فاقد پایگاه مردمی و توده‌ئی بوده‌اند؟ آیا همه رأی دهندگان به موسوی و کروی از همان روزهای آغازین، پی به ماهیت و ریاکاری‌های رهبران "سبز" بُرده بوده‌اند و آنرا از صفوف خود طرد نموده‌اند؟ آیا لازم و ضروری نیست تا بعد از بازگشت "آرامش" نسبی و به عبارتی دقیق‌تر آرامش دلخواه و موقت حاکمان و همه مدافعین بی چون و چرای سرمایه، یکبار دیگر حاملین نظرات فوق و بعد از

مشاهدات عینی از رنگ و پرچم "سبز" در میان انبوهی از جوانان داخل و خارج به خود آیند و جمع‌بند کوتاهی از آنچه را که بر جنبش‌های اعتراضاتی رفته است و آنچه را که بر زبان رانده‌اند، ارائه دهند، تا هم بهتر بتوان آموخت و هم در آینده، کمتر دچار خطاهای سیاسی شد؛ به راستی که چگونه می‌توانند به عنوان مدعیان کمونیست و مدافعین منافع مردمی خود را متقاعد سازند که چه بر سر آن "جنبش" کنار نهاد شده "سبز" و آن جنبش "رادیکال" و آن جنبش رو به "اعتلاء"، "آگاهانه" و امثالهم آمده است و با کدامین سیاست‌ها مسیر سکوت نسبی را انتخاب نموده است؟ این مدعیان توده‌های ستم‌دیده چگونه می‌توانند ایده سراسر عقب‌مانده، تحریف شده و ذوق‌زده خود را جمع و جور نمایند؟ چگونه می‌توانند اوضاع فعلی را در افکار مغشوش و غیر کمونیستی و منفعت طلبانه خود راست و ریز نمایند؟

به هر حال لازم است تا یکبار دیگر و جدا از آنچه را که تاکنون گفته شده است، تأکید نمود که زنگ آغاز اعتراضات اخیر مردمی با قلب و با "سرقت" آرای مردم و جوانان از جانب بخشی از حاکمیت و به ویژه سپاه پاسداران به عنوان بازوی نظامی - اقتصادی نظام جمهوری اسلامی زده شده است. مردم نه فقط در همان شب اول انتخابات بلکه روزها به دنبال آرای پامال شده خود بودند. گام به گام و در اثر برخورد خشونت آمیز "برندگان" انتخابات ریاست جمهوری و به تبع از آن‌ها موضع‌گیری‌های ریاکارانه موسوی، کروبی، رفسنجانی و غیره، بر تنش سیاسی و اعتراضات مردمی افزوده گردیده تا جایی که شعار "مرگ بر دیکتاتور" به جای "رای مرا پس بده" نشست. در چنین شرایطی جنگ طبقاتی لفظی درون هیأت حاکمه و بیرون به خیابان‌ها کشیده شد و بار دیگر سلاح و سرکوب جایگاه واقعی خود را در انظار عمومی و جهانیان به نمایش گذاشت و خشونت عریان ذاتی و بی‌پروای حکومت‌مداران هم، انزجار و تنفر مردم را نسبت به سران حکومت دو چندان نمود. در چنین وضعیتی چشم و نگاه مردم به دلیل فقدان اپوزیسیون سالم و انقلابی به جناح‌های رقیب دولتی - که طبعاً ریشه چندین دهه دارد -، دوخته شده است و این‌بار رنگ "سبز" و موسوی نه تنها به عنوان نماد منافع و "رهبر" مردم تعیین گردیده‌اند بلکه به کعبه و آمل آرزوهای دیرینه بعضی "کمونیست‌ها" و "روشنفکران" خارج از کشور هم مبدل گشته‌اند. موسوی جنایت‌کار توجه نیروی عظیمی از جامعه و جهانیان را به خود جلب نمود و این‌بار به عنوان "ناجی" و در هیئت "سبز" و حامی "دموکراسی" و "آزادی‌خواهی" به میدان آمد. تداوم اعتراضات مردمی که بی‌ربط با "پایداری" و "ایستادگی" منافع این جناح از رقیبان حکومتی نبود، رو به جلو بود تا جایی که در روز تاسوعا و عاشورا ابعاد اعتراضات رادیکال بُعد وسیع‌تری به خود می‌گیرد و شوک تازه‌ای بر بدن‌های نحیف مدافعین سرمایه وارد می‌سازد. در چنین مقطعی نقاب "دموکراسی خواهی" رهبران "سبز محمدی" بر زمین می‌افتد و اینان در جهت حفظ و پایداری کلیت نظام، رایزنی‌هایی را به منظور عقب‌نشینی و خاموشی اعتراضات مردمی آغاز می‌نمایند که ماحصل آن دعوت مردم به تظاهرات دولتی در روز بیست و دو بهمن بود.

خلاصه این‌که مردم و جوانان خلاف ارزیابی‌ها و موضع‌گیری‌های کمونیست‌ها در ابعاد بی‌سابقه‌ای به پای صندوق‌های رأی رفتند تا این‌که رأی‌شان به حساب نیامد. به خیابان‌ها سرازیر شدند، سرکوب شدند و مقاومت نمودند تا این‌که به مرور زمان، شعارهای بعضی از مردم رنگ و بوی دیگری به خود می‌گیرد. این‌ها شرح حقیقی واقعه‌ای بوده است که مدتی بر فضای جامعه مان حاکم گردید. البته که دلیل این امر - یعنی به انحراف کشانده شدن و تسلط یافتگی مدافعین سرمایه بر اعتراضات مردمی - را در یک کلام می‌توان در فقدان چپ واقعی و عمل‌گرا در میدان اصلی، در بی‌وظیفگی و در عدم فعالیت سازمانیافته کمونیست‌ها در درون توضیح داد. در بستر چنین حقیقت تأسف‌بار و شکاف دیرینه‌ای است که اپوزیسیون دولتی به یگانه اپوزیسیون مردمی تبدیل می‌گردد؛

اپوزیسیونی که وظیفه‌اش کنار زدن جناح رقیب از یکسو و حفظ و پایداری نظام سرمایه‌داری از سوی دیگر است. این‌ها آن واقعیاتی‌ست که مدافعین تحریف حقایق، آگاهانه آنرا از قلم می‌اندازند تا به تمایلات درونی خود پاسخ دهند. به بیانی دیگر "سبز" همه‌جا را گرفته است، بر دست و پا و گردن و بر تن هر جوان و زن و مردی نفوذ کرده بود و دامنه آن گریبان بعضی "چپ"های خارج از کشور را هم گرفته است، اما اینان منکر چنین جایگاه و حقایق تلخی بوده و می‌باشند؛ به راستی آیا با چنین نگاه و موضعی می‌توان راهگشایی نمود؟ آیا اصل هر کار و فعالیت سالمی در شرح حقایق مربوط نمی‌باشد و مگر پایه هرگونه تحلیل سیاسی صحیحی در شرح واقعیات و در به رسمیت شناختن و در دخالت‌گری‌های عملی نیروهای متفاوت در آن نهفته نمی‌باشد؟ متأسفانه یکی اصرارش در آن بوده و می‌باشد که در این جنبش هیچ "صندلی" برای "سبز"ها باقی نمانده است و دیگری بر این نظر بوده و است که مردم از "سبز" کاملاً "عبور" نموده‌اند!!! یکی رنگ "سبز" را "قرمز" می‌دید و دیگری این رنگ را صرفاً و صرفاً، "بهانه" طرح مطالبات پایمال شده چندین دهه مردم توضیح می‌دهد!!!

در هر صورت کار و وضعیت حاملین ایده فوق وخیم‌تر از آن است که بتوان توضیحش را داد. وقت آن است تا اینان به منظور تصحیح افکار بی در و پیکر و منفعت‌جویانه خود و به دور از التهاب سیاسی گذشته، به نادرستی نظرات گذشته خود نیم‌نگاهی بیندازند و نشان دهند که تا چه اندازه ایده‌های‌شان سوار و یا در خلاف واقعیات اعتراضات مردمی بوده است. واضح است که بدون ارائه جمع‌بندی و ارزیابی صحیحی نمی‌توان بیش از این، سخن از فعالیت کمونیستی نظری در خارج از کشور به میان آورد؛ واضح است که جنبش ایران در شرایطی می‌تواند مسیر صحیح خود را باز یابد که در درجه نخست، سازمان و حزب مدافع وی در درون حضور یابد و در ثانی به نقد ایده‌های ناصحیح خود بنشیند؛ واضح است که از سر فقدان حضور نمی‌توان زیر علم هرگونه رنگی سینه زد. این روزها مردم نیاز به سینه زنان زیر علم ندارند بلکه نیاز به هدایت و راهنمایی روشنفکران و کمونیست‌ها و مدافعان واقعی خود و آن‌هم در گره‌گاه‌های تاریخی دارند. این تفاوت‌ها را بایست و می‌باید در هر شرایط و موقعیتی شناخت و بی‌گدار به آب نزد.

در پایان و در خلاف تمامی ایده‌های طرح شده باید گفت نظری بر این اعتقاد بود که من‌حیث‌المجموع رنگ و افکار "سبز" بر اعتراضات مردمی سوار شده‌اند و مردم به دلیل فقدان آلترناتیو انقلابی در درون و از میان "بد" و "بدتر"، بر شانه‌های "بد" آویزان شده‌اند. تجمع در صندوق‌های رأی‌گیری در روز انتخابات نمایان‌گر چنین حقایق و ارزیابی‌های روشنی‌ست. بدون کمترین شک و شبهه‌ای به کارگیری چنین سیاست و تجربه‌ای را نمی‌توان به حساب تازگی سیاست مردمی گذاشت. مضافاً این‌که شکی در آن نیست که بعضاً مردم و جوانان در برخورد با دشمن سنگ تمام گذشته‌اند، اما باید دانست تا زمانی که شور اعتراضی با شعور انقلابی و با آگاهی طبقاتی توأم نگردد جنبش‌های مردمی از ثمربخشی خود باز خواهند ماند. بی تردید وصل و اتصال چنین حلقه‌هایی بر عهده نیروهای کمونیستی و پیشروان انقلاب است؛ پیشروانی که آگاه از تغییر و تحولات درون حاکمیت و آگاه از تضاد منافع جناح‌های رقیب حکومتی و همچنین آگاه از تضاد طبقاتی درون جامعه‌اند. بدون انجام چنین وظایفی اعتراضات مردمی قادر به احقاق حقوق اولی خویش نیست. همچنین تجربه تاکتونی نشان داده است هر زمان که تضاد درون حاکمیت ابعاد گسترده و علنی به خود گرفته است، فرصت‌های اعتراضات علنی و وسیع، آماده‌تر گردیده و مردم، جوانان، دانشجویان و زنان به خیابان‌ها سرازیر شده‌اند. اعتراضات چند ماهه اخیر هم به نوبه خود از یکسو گواه این مدعاست و از سوی دیگر و بار دیگر به اثبات رسیده است که با وجود و هدایت اپوزیسیون جناح‌های رقیب دولتی،

جنبش‌های اعتراضی ره به جائی نخواهند بُرد و در دوران حساس و سرنوشت‌ساز توسط همین جانیان به بیراهه کشانده خواهند شد.

متأسفانه دهه‌هاست که مردم آهنگ سازمانیافتهٔ اپوزیسیون جناح‌های رقیب دولتی – حکومتی را در گوش‌های خود می‌شنوند که با آهنگ دلخواه شان هیچ‌گونه همخوانی‌ای ندارد. تا زمانی‌که نوازندگان سازهای رهائیبخش بنیاداً و عملاً در ذهن و در دل مردم جای باز نکنند، چرخهٔ زمانه به مسیر تاکنونی خود ادامه خواهد داد. به واقع که مردم مستحق چنین زندگی فلاکت‌باری نیستند و مهم‌تر از همهٔ این‌ها به خودی خود هم قادر به تغییر وضع موجود نیستند. نیاز به مدافعان آگاه و هدایت‌گر و عنصر جدی کمونیست دارند. تنها در بستر چنین تغییر و تحولات و نقش آفرینی‌هایی‌ست که اپوزیسیون وابسته به سرمایه از دل مردم بالکل کنده خواهند شد و نمایندگان واقعی جایگزین آنان خواهند گردید. شکی در آن نیست که این شکاف عظیم چندین دهه، فقط و فقط با مرگ بی عملی و با حضور کمونیست‌های تحول‌گرا در میدین طبقاتی پُر خواهد گردید.